

کوچه بن بست

به بهانه شانزدهم خرداد ماه، سالروز درگذشت هوشنگ گلشیری

چشمان تو پس کو!؟

به قلم میرسیدعباس روح الامینی

روشنفکرانی که در دهه ی پنجاه به نمایش فیلم «شازده احتجاب» می رفتند و بعد به سراغ کتاب شازده احتجاب، روز بعد در دانشگاه و در کتاب فروشی های جلوی دانشگاه درباره هوشنگ گلشیری بحث می کردند. در آن سال ها، فیلم «گاوه» از دکتر غلامحسین ساعدی، فیلم «خاک» از بابا سبحان محمود دولت آبادی هم معروف شده بودند. در این سال ها علاوه بر نام هنرپیشه و کارگردان، نام نویسندگان هم گروه جدیدی را به سینما می کشید. این فشر به قدری زیاد شدند که دانشجویان دانشگاه تهران یک سانس صبح جمعه را در سینما کاپری و سینما بلوار کرایه کرده بودند و فیلم هایی که روشن فکر پسند بود، نمایش می دادند. بلیت ها را هم دانشگاه با همکاری کتاب فروشی ها ارزان تر می فروختند. این فیلم ها و همچنین فیلم های «لب تیغ» از سامرست موم و «نسل ازدها» از یک نویسنده ی چینی، «پزندگان» الفرد هیچکاک، «بینوایان» ویکتور هوگو و... را هم نمایش دادند.

ای کاش این کار را امروز دانشجویان دانشگاه با هنر و آزاد کرمان هم انجام می دادند. خوشبختانه فیلم شناسان خوبی در کرمان هستند که می توانند هم در انتخاب فیلم و هم در نقد فیلم، آگاهی های نسل روشن فکر امروز کرمان را بالا ببرند. هوشنگ گلشیری با شازده احتجاب به اوج معروفیت رسید. نویسنده ای که تا پایان عمر از آزادی قلم دفاع کرد و هرگز از مردم جدا نشد. اندر مالرو گفته است: پس از پنجاه سال نوشتن، هنوز وقتی قلم برمی دارم و در برابر کاغذ سفید قرار می گیرم، احساس می کنم در محکمه در برابر یک قاضی سخت گیر قرار گرفته ام و باید مواظب هر کلمه باشم، پس احتیاط می کنم. (نشاط خرداد 76) گلشیری هم در نوشتن با شجاعت و سواس داشت. هوشنگ گلشیری با اینکه شاگردان زیادی داشت و در محفل های ادبی سعی می کرد چراغ راه جوانان باشد اما هرگز سعی نمی کرد گلشیری تکثیر شود. این را همسرش فرزانه طاهری اعتراف کرده است. همسرش می گوید، او نمی خواست شاگردانش را مشابه خودش تربیت کند. داستان خوب را می شناخت و در این مورد می گفت: این کاره است. (روزگار 19/3/90)

البته از بس که سیاسی کاری و دکان های سیاسی و دشمنی های سیاسی و فرصت طلبی های سیاسی در روزگار ما زیاد شده است شاید عده ای از نویسندگان برای آلوده نشدن دامن خود می گویند ما کاری به سیاست نداریم. اما سیاست مقوله ای است که در خون همه جریان دارد. برعکس تصور گروهی که فکر می کنند سیاست شغل است و یک دکان است اما سیاست همین مسایل روز است. انسان همین که با دیگری ارتباط کلامی برقرار کرد، سیاسی است. پدری که می گوید گرانی است، مادری که می گوید برای دخترم خواستگار خوبی نمی آید، جوانی که می گوید بیکارم و... همه حرف سیاسی می زنند حتی از مرز مبارزه اقتصادی و سیاسی هم گذر می کنند. در این شرایط چگونه یک نویسنده و شاعر و مجسمه ساز و نقاش و موسیقی دان که وجود اجتماعی آنها، وجدان آنها را می سازد و این وجود اجتماعی هم بخشی از زندگی آنها با مردم است، می تواند ادعا کند که من کاری به سیاست ندارم. هوشنگ گلشیری هرگز چنین ادعای مضحکی نکرد. او نویسنده ای سیاسی بود اما سیاسی کاری نکرد و از سیاست، پلکان ن ساخت، البته تاوان هم داد. گروهی از روشن فکران کمبودهای خود را در بزرگ کردن او جبران می کردند و گروهی هم از حسادت بر او می تاختند. او نسبت به زمان خویش و نسبت به زن جامعه خویش تعهد داشت. اگر در ادبیات کهن، زن ایرانی همیشه نمادین و زینتی با وسوسه و با نمادی شیطانی و با عشق است، در آثار گلشیری این نگاه تغییر کرده است. البته در همان زمان هم بزرگانی چون حکیم فردوسی زنان را با توجه به پراتیک و نقشی که در اجتماع داشته اند، معرفی کرده است و تعصب زن ایرانی را هم نداشته است. منیژه، فرنگیس، رودابه یک چهره مثبت غیر ایرانی و سودابه چهره منفی داشته است.

انها که در برابر گلشیری داستان خوانده اند، تعریف کرده اند که گلشیری چشم ها را می بست و در فضای کلمه ها غرق می شد. همیشه به جوان ها سفارش می کرد، بخوانید و بخوانید و تجربه کنید. او می دانست بهترین راه برای فراگیری دانش این است که شخص در پراتیک تغییر واقعیت ها شرکت کند. به ویژه اینکه اگر نویسنده است. نویسنده ای که بخواهد مرز ی گلابی را در داستان شرح دهد باید با دندان های مبارک خود به گلابی نیش بزند، آن را تغییر دهد تا واقعیت مرز آن را درک کند. گلشیری علاوه بر نویسنده بودن، یک معلم هم بود. او خوب می دانست که باید از کتاب و جزوه در رابطه با شاگرد گذر کند، فقط کتاب برایش مهم نبود. او آدم صبوری بود. حتی اگر داستانی بسیار ضعیف می شنید باز هم با علاقه گوش می داد و تا آخر سکوت می کرد.

زنده یاد سپانلو که بهار امسال، خزان زندگی اش شد، در کتاب بازآفرینی واقعیت با درج داستان زیبای «کراوات سرخ» هوشنگ گلشیری نوشته است: در فاصله زمانی کوتاه و نیز بسیار غیر منتظره گلشیری راه درازی را می پیماید. شازده احتجاب او محققا غیر منتظره بود. (صفحه 248) گویا زنده یاد عمران صلاحی برای گل آقا گفته است: چه فرقی می کند گلشیری هم گل آقای مردم ایران است!

(آویخته از صندلی کهنه عصایت/ بر صندلی کهنه کلاه تو و بارانی خیس است/ بر میز تو آن عینک مبهوت/ چشمان تو پس کو!؟)

